

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبایی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۷۶ - سه شنبه ۱۵/۱/۹۶

محقق رحمته الله علیه در کتاب معارج الاصول اجتهاد را این چنین معنا کرد: بذل الجهد فی استخراج الأحكام الشرعية؛ انجام تلاش در استخراج احکام شرعی. ایشان جُهد را در معنای اجتهاد اخذ کردند و فقط متعلقش را خاص قرار دادند. در حقیقت ایشان اجتهاد اصطلاحی را همان اجتهاد لغوی معنا کردند، البته در صورتی که متعلق به احکام شرعی و استخراج احکام شرعی باشد.

اشکالات بر تعریف محقق رحمته الله علیه

مرحوم علامه، تلمیذ محقق رحمته الله علیه با اینکه به تعریف معارج علم داشته است، در دو کتاب اصولی خود به نام *نهایة الوصول الی علم الاصول* و *مبادئ الوصول الی علم الاصول*، اجتهاد را به گونه دیگری تعریف کرده است.^۱ در مجموع از کلمات علامه در *نهایة* استفاده می شود که اشکالاتی نسبت به تعریف محقق در ذهنش بوده است، از این جهت تعریف ایشان را تغییر داده است. آنچه که به نظر می آید در ذهن علامه یا دیگران بوده که موجب تغییر تعریف شده است، اموری است که عرض می کنیم. البته اشکال اول در عبارات

۱. نهایة الوصول الی علم الاصول، ج ۵، ص ۱۶۷:

الفصل الأول: فی الاجتهاد. و فيه مطالب: [المطلب الأول: فی ماهیته، الاجتهاد لغة عبارة عن استفراغ الوسع فی تحقیق أمر من الأمور مستلزم للكلفة و المشقة، یقال اجتهد فی حمل الثقیل أی استفراغ وسعه فيه، و لا یقال: اجتهد فی حمل النواة. و أمّا فی عرف الفقهاء فهو: استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الأحكام الشرعية بحيث ینتفی اللوم عنه بسبب التقصیر. فاستفراغ الوسع كالجنس للمعنی اللغوی و الاصطلاحی و ما بعده ممیز للمعنی الأصولی عن اللغوی.

و إنّما قلنا: «فی طلب الظن» لیخرج الأحكام القطعیة. و قولنا: «بشیء من الأحكام الشرعیة» لیخرج الاجتهاد فی الأمور العقلیة. و قولنا: «بحیث ینتفی اللوم بسبب التقصیر» لیخرج اجتهاد المقصّر مع إمكان المزید علیه، فإنّه لا یعد فی الاصطلاح اجتهاداً معتبراً. و هذه سبیل مسائل الفروع و لذلك تسمی هذه المسائل مسائل الاجتهاد، و الناظر فیها مجتهد، و لیس هذه حال الأصول. و إذا ثبت هذا فالاجتهاد نسبة و إضافة بین أمرین: أحدهما أن یقال له المجتهد، و هو الناظر المتصف بصفة الاجتهاد؛ و الثانی المجتهد فيه، و هی المسائل الفرعیة.

✓ مبادئ الوصول إلى علم الأصول، ص ۲۴۰:

الأول [«فی: الاجتهاد»] الاجتهاد: هو استفراغ الوسع فی النظر، فیما هو من المسائل الظنیة الشرعیة، علی وجه لا زیادة فيه.

علامه رحمته الله نیست؛ شاید در کلمات دیگران باشد.

۱. تعریف جناب محقق (بذل الجهد فی استخراج الاحکام الشرعیة) شامل عامی هم می‌شود. کسی که درس نخوانده باشد یا اندکی خوانده باشد و ابزار اجتهاد در درستش نباشد، می‌تواند بگوید من امروز تا آن جایی که جان داشتم، تلاش کردم تا حکم نماز را به دست بیاورم؛ یعنی بذل جهد کرده است و به عقیده خودش استخراج حکم شرعی کرده است، در حالی که این را نمی‌توان اجتهاد نامید. یا کسی که عامی نیست و درس هم خوانده ولی آن ملکه را پیدا نکرده است، تعریف جناب محقق شامل او هم می‌شود، در حالی که معلوم است که کار او اجتهاد نیست؛ اجتهاد برای کسی است که صلاحیت کار را داشته باشد.

۲. تعریف جناب محقق، شامل استنباطات قطعیه هم می‌شود. اگر کسی به واسطه تلاش علمی و بحث فقهی توانست نسبت به حکمی به قطع برسد، این تعریف شاملش می‌شود، در حالی که اجتهاد در اصطلاح فقها لااقل در آن زمان این چنین نبوده که مربوط به جاهایی باشد که تلاش علمی، مفید قطع باشد. اینکه اشکال دوم وارد است یا نه، بعداً بحث می‌کنیم.

این دو اشکال به عنوان عدم مانعیت اغیار، بر تعریف جناب محقق رحمته الله وارد شد.

۳. اشکال سومی که از کلمات علامه رحمته الله و سیاق عبارات ایشان استفاده می‌شود، این است که جناب محقق رحمته الله فرمود: بذل الجهد فی استخراج الاحکام الشرعیة. این تعریف، طبیعی تلاش را شامل می‌شود ولو استفراغ وسع نکرده باشد؛ یعنی تمام قدرتش را صرف نکرده باشد. لذا اگر فی الجمله کسی روایتی را دید و گفت: «حکم خدای متعال این است» و بقیه روایات معارض و مخصص و مقیدش را ندید، تعریف فوق شاملش می‌شود؛ چون به هر حال او هم تلاش کرده است. بنابراین بعضی تلاش‌هایی را که نمی‌شود اسمش را اجتهاد گذاشت، شامل می‌شود.

۴. این تعریف شامل احکام غیر فرعیه کلیه هم می‌شود، مگر اینکه با تمحلی آن را رد کنیم. حکم به اینکه خبر واحد حجت است، یک حکم شرعی است، استنباط هم می‌خواهد و باید بحث کرد. یا اینکه اجماع حجت است، انواع اجماع حجت است، شهرت حجت نیست و... این‌ها همه حکم شرعی است، فرد تلاش می‌کند برای اینکه به این احکام برسد، در حالی که این کار اجتهاد نیست، بلکه این‌ها مقدمات اجتهاد است. اجتهاد مربوط به جایی است که خود حکم فرعی کلی را بیرون بکشیم، این‌ها ابزار اجتهاد است.

۵. ظاهر حکم شرعی، یعنی حکم واقعی که خود شارع بیان کرده است، اما وظیفه عقلی عند فقد بیان حکم شرعی، که آیا عقل قبح عقاب بلا بیان می‌کند یا حکم به احتیاط می‌کند، این‌ها حکم عقلی است و

فرض این است که مربوط به جایی است که شارع هیچ بیانی ندارد و فرد می‌خواهد این حکم عقلی را استنباط کند. این کار هم اجتهاد است در حالی که تعریف جناب محقق رحمته الله شاملش نمی‌شود، بلکه شامل اصول عملیه شرعیه هم نمی‌شود؛ چون اصول عملیه شرعیه بیان حکم نیست، بیان عذر است؛ «الناس في سعة ما لا يعلمون»، «رفع ما لا يعلمون» و... این‌ها حکم شرعی نیست مگر با عنایتی، در حالی که جناب محقق فرموده که بذل الجهد فی الاستخراج الحکم الشرعی.

بررسی تعریف مرحوم علامه از اجتهاد

با توجه به این نقوض، علامه تعریف دیگری را ارائه می‌دهد. ممکن است این تعریف در کلمات دیگران هم باشد حتی در اهل تسنن سابق بر علامه یا بعد از علامه. به هر حال علامه در *نهاية الوصول الى علم الاصول و مبادئ الوصول الى علم الاصول*، این چنین تعریف کرده است: *استفراغ الوسع في طلب الظن بشيء من الأحكام الشرعية بحيث ينتفي اللوم عنه بسبب التقصير*.^۱

باید دید آیا این اشکالات پنج‌گانه‌ای که بر تعریف محقق رحمته الله وارد کرده بودند، با این تعابیر مندفع می‌شود یا خیر؟

اینکه تعریف، شامل عامی یا عاجز غیر عامی می‌شود، ظاهراً این اشکال بر علامه رحمته الله هم وارد است؛ زیرا نگفته است استفراغ الوسع از سوی چه کسی باید باشد؛ عامی هم می‌تواند استفراغ وسع کند، عاجز غیر عامی هم می‌تواند استفراغ وسع کند. پس اشکال اول با تغییری هم که علامه رحمته الله دادند وارد است.

اشکال دومی که به تعریف محقق وارد بود که شامل استنباط قطعیات می‌شود، در این تعریف دفع شده است؛ زیرا گفته‌اند استفراغ الوسع فی طلب الظن، لکن این دفع لزومی نداشت زیرا: اجتهاد ولو در برهه‌ای از زمان به عملیات استنباطی که منجر به ظن شود اطلاق می‌شده است، ولی وجه وجیهی نداشته است. به هر حال اجتهاد یک اصطلاح است که آقایان جعل و تعریف کرده‌اند، البته فی الجمله آن عملیات استنباطی که فقها انجام می‌دهند در ارتکاز بوده است، ولی می‌توان این اصطلاح را مقداری توسعه یا توضیح کرد. اما چرا واقعاً آنچه را که در حقیقت کسی که اهلیت دارد برای رسیدن به احکام شرعیه یا برای دستیابی به عذر

۱. *نهاية الوصول الى علم الاصول*، ج ۵، ص ۱۶۷:

الفصل الأول: في الاجتهاد. وفيه مطالب: [المطلب] الأول: في ماهيته، الاجتهاد لغة عبارة عن استفراغ الوسع في تحقيق أمر من الأمور مستلزماً للكلفة والمشقة، يقال اجتهد في حمل الثقل أي استفراغ وسعه فيه، ولا يقال: اجتهد في حمل النواة. و أما في عرف الفقهاء فهو: استفراغ الوسع في طلب الظن بشيء من الأحكام الشرعية بحيث ينتفي اللوم عنه بسبب التقصير.

عند عدم رسیدن به احکام شرعیه آن را انجام بدهد، محصور کنیم به جایی که مفید ظن است؟ اگر علی سبیل القطع باشد هم همین است، و حتی در جایی که علی سبیل القطع باشد اولویت دارد. لذا اصلاً این اشکال بر محقق وارد نبود که شامل استنباط قطعیه هم می شود، چنانکه تبدیلس به ظن هم ایراد دارد؛ زیرا شارع پرچمدار مبارزه با عمل به ظن است؛ «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»^۱ به بالاترین صوتش می گوید که شما به دنبال ظن بما هو ظن نروید، آن وقت در تعریف اجتهاد می گوید: تحصیل ظن به حکم شرعی! (استخراج الحكم في طلب الظن بشيء من الاحكام) و چه بسا ظنی که شارع آن را حجت نداند.

بنابراین بهتر از تعبیر علامه رحمته الله این است که بگوییم در اجتهاد، دنبال حجت می گردیم؛ یعنی آن چیزی که عذر عند الله است، حال یا عذر بودن و حجیتش ذاتی باشد مثل قطع، یا عذر بودن و حجیتش عرضی و با جعل شارع باشد مثل ظنون خاصه. بدین جهت این تبدیل صحیح نبوده است؛ زیرا اولاً: اشکالی در کلام محقق رحمته الله نبوده است تا نیازی بدان باشد، ثانیاً: تبدیلی را که فرموده، مشکل را بیشتر کرده و حلّی ندارد و عمدتاً هم این تعبیر مأخوذ از عامه است.

اما اشکال سوم به تعریف جناب محقق رحمته الله این بود که شامل طبیعی تلاش می شود ولو اینکه تمام تلاش را به کار نبرده باشد. این اشکال مربوط به این است که عبارت محقق را چگونه معنا کنیم؛ اگر جهد را به معنای تلاش معنا کنیم، این اشکال وارد می شود، ولی اگر به معنای طاقه و بذل الطاقه بدانیم که بعید نیست مراد محقق رحمته الله باشد، مثل آیه شریفه که می فرماید «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ»^۱ یعنی آنهایی که به طاقت می آیند وقتی که روزه می گیرند، (یعنی همه نیرویشان را هم که آورده اند، باز نمی توانند روزه بگیرند) بر این ها روزه واجب نیست.) اینجا هم که فرموده بذل الطاقه، یعنی آنچه در توان دارد. لذا آن اشکال از محقق رحمته الله دفع می شود و البته نسبت به تعریف علامه رحمته الله به صراحت بیشتر و با توضیحی که دادیم منتفی است.

استفراغ یعنی خالی کردن قدرت. البته ممکن است کسی اشکال کند که یک ذره خالی کردن هم استفراغ محسوب می شود، از این جهت ایشان احتیاط کرده و اضافه فرموده: بحيث ينتفي اللوم عنه بسبب التقصير، که آنقدر تخلیه قدرت کند و انرژی های ذخیره اش را به کار ببرد تا حدی که دیگر ملامتی بر او نباشد از حیث کوتاهی کردن در رسیدن به حکم شرعی و تشخیص وظیفه. به هر حال این اشکالی است که از محقق رحمته الله دفع می شود و بر کلمات علامه هم با توضیحی که در ذیل فرموده، وارد نیست.

اما اشکال چهارمی که بر تعریف جناب محقق رحمته الله وارد کردیم، بر علامه رحمته الله هم وارد می‌شود.

اما اشکال پنجم که: شامل استنباط احکام عقلیه در موارد فقدان احکام شرعیه نمی‌شود و همچنین شامل احکام شرعیه‌ای که در حقیقت حکم نیست بلکه رفع حکم است مثل براءت، «رفع ما لا يعلمون» نمی‌شود، این اشکال بر علامه رحمته الله هم وارد است؛ زیرا ایشان فرموده: استفراغ الوسع فی طلب الظن بشیء من الاحکام الشرعیه. با غمض عین از سخنان صاحب قوانین، صاحب فصول و شیخ بهایی رحمته الله که برخی را شاید فی الجمله اشاره کنیم، سراغ کلمات آقای آخوند رحمته الله می‌رویم.

بررسی کلام مرحوم آخوند در کفایه

مرحوم آخوند ابتدا فرموده است^۱ کسانی که تعریف ارائه کرده‌اند، در صدد تعریف حقیقی نبوده‌اند بلکه در صدد تعریف لفظی بوده‌اند و لهذا صرف وقت در اینکه آیا جامع و مانع است یا نیست، کار درستی نیست. و به تعبیر آقای آخوند آنچه را که این آقایان فرموده‌اند، شرح الاسم است و حد و رسم نیست؛ زیرا مگر می‌شود حد چیزی را غیر علام الغیوب که عالم به حقایق اشیاء است تعیین کند! و اگر همه جا نباشد، غالباً این چنین است که تعریف به حد واقعی امکانش به غیر علام الغیوب نیست.

مرحوم آخوند این کلام را بعضی جاهای دیگر هم دارد؛ مثلاً ابتدای عام و خاص. اما همان گونه که در خلال مباحث اصول بیان کرده‌ایم و نیز در کتاب *فلسفه اخلاق* مفصل این سخن را بررسی کرده‌ایم، کلام آخوند رحمته الله قابل مناقشه است.

اولاً: یک مناقشه لفظی وجود دارد و آن این است که آخوند رحمته الله چون مدتی توفیق درک محضر حاجی سبزواری داشته و مسائل معقول، منطق و فلسفه را از محضر حاجی استفاده کرده، نظریات حاجی در بعضی جاهای کفایه منعکس است. یکی از آن موارد این است که حاجی اصطلاح شرح الاسم را به جای تعریف لفظی به کار برده است. در اوایل شرح منظومه حاجی می‌فرماید:

۱. کفایة الأصول (ط - آل البيت)، ص ۴۶۳.

فصل الاجتهاد لغة تحمل المشقة (و اصطلاحا كما عن الحاجبي و العلامة استفراغ الوسع فی تحصیل الظن بالحکم الشرعی و عن غیرهما ملکه یقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الأصل فعلا أو قوة قریبة).

و لا یخفی أن اختلاف عباراتهم فی بیان معناه اصطلاحا لیس من جهة الاختلاف فی حقیقته و ماهیته لوضوح أنهم لیسوا فی مقام بیان حده أو رسمه بعبارة بل إنما كانوا فی مقام شرح اسمه و الإشارة إليه بلفظ آخر و إن لم یکن مساویا له بحسب مفهومه کاللغوی فی بیان معانی الألفاظ بتبديل لفظ بلفظ آخر و لو كان أخص منه مفهوماً أو أعم.

معرف الوجود شرح الاسم

و ليس بالحد و لا بالرسم؛

آنچه در تعریف وجود گفته می‌شود، شرح الاسم است و حد و رسم نیست.

این سخن، خلاف اصطلاح است، هرچند حاجی واقعاً به فلسفه محیط بوده است. وقتی که شرح منظومه را می‌بینید، معلوم می‌شود که حاجی بر فلسفه مشاء، حکمت متعالیه، فلسفه اشراق و کلام، تسلط داشته است. به نظر من اگر کسی یک دوره فلسفه را خوب بخواند بداند - علی‌رغم بعضی از کمبودهایی که در شرح منظومه هست - این کتاب، هم از حیث انعکاس فلسفه ملاصدرا و هم از حیث تاریخ فلسفه، کتاب خوبی است.

مرحوم حاجی آنجا گفته است که معرف الوجود، شرح الاسم است و حد و رسم نیست، در حالی که شرح الاسم همان حد است و فقط فرقی این است که حد، اسم تعریف شیء است بعد از وجودش، شرح الاسم قبل از وجودش است. این یک اصطلاح است و مهم نیست. وقتی که حد و رسم نشد، تعریف لفظی است. آقای آخوند رحمته الله علیه که در اینجا می‌فرماید این تعریف شرح الاسم است، متأثر از مرحوم حاجی رحمته الله علیه است.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی